

درس هفتصد و شصت و دوم

کیفیت اشرف ذات باری بر اعیان و بر حقائق خارجیہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صحبت در کیفیت اشرف ذات باری بر اعیان و حقائق خارجیہ است. عرض شد که در مسئله علم عنائی، نهایت چیزی که در آن صحبت می شود، همان انتقاش نقوش و صور اشیاء - صور علمی، نه صور عینی - در ذات باری تعالی است که این انتقاش جنبه ازلی دارد؛ یعنی در ازل به خداوندی خدا این انتقاش محقق بوده و در یک برهه ای نبوده است که ذات باری از علم به حقائق اشیاء خالی و فاقد بوده باشد، لازمه این مسئله جهل باری نسبت به همان حقایق اشیاء است که این مسئله اش مشخص است.

آنچه که عرض بنده در نقد بر این مطلب بود این است که فاقد شیء نمی تواند عالم به آن شیء باشد. و تصور ما نسبت به یک امر عدمی فقط صرفاً یک تصور ذهنی است ولی صورت خارجی و صورت بتیہ ندارد. من باب مثال شما امروز نیت می کنید، اراده می کنید که فردا این کارها را انجام بدهید، این مسائل را فردا که روز یکشنبه است از صبح تا ظهر انجام بدهید و حتماً هم نسبت به این مسئله جازم هستید و به خیال خودتان هم هیچ رادع و مانعی هم نمی تواند صارف شما باشد. تمام اینها در مقام تصور است ولی آیا نسبت به این مسئله هم آگاه هستید و اطلاع دارید که هیچ مانعی هم در خارج برای این مسئله وجود ندارد؟! این را از کجا می توانید ثابت کنید؟! بله، آنچه که نسبت به شماست و در تعلق و ربط به شماست، این مقدارش این است که این مسائل را بین صبح تا ظهر انجام بدهید و این چندتا کار را فردا انجام بدهید. هر کسی هم بیاید به شما بگوید که آقا فردا اجازه می دهید بیایم منزلتان دیدار کنیم، می گوید که نه آقا من فردا کار دارم و باید به این کارها برسم. خب نسبت به این مسئله جازم هستید و این مقدار نسبت به شما درست است. صحبت در این است که در آن مقداری که به شما تعلق ندارد و خارج از اختیار شماست نسبت به آن مقدار چقدر جازم هستید و چقدر نسبت به آن مقدار اراده دارید؟! هیچ! اراده شما نسبت به آن مقدار صفر است.

شخصی به خواستگاری یک دختری رفته بود، گفتند: چه شد؟ گفت: پنجاه درصدش درست شد، مسئله حل است! گفتند: قبول شد؟ گفت: نه آنها قبول نکردند ولی ما قبول کردیم! پنجاه درصدی که مربوط به ماست تمام است اما پنجاه درصدی که مربوط به آنهاست آنها نپذیرفتند؛ دست از پا درازتر برگشتیم!

خب این مربوط می شود به آن اموری که مربوط به خارج است. حالا این شخص از نقطه نظر فلسفی و

از نقطه نظر عقلی و از نقطه نظر حکمی نسبت به آن اعیان خارجی که حقائق الأشیاء هست، جاهل است یا عالم است؟ جاهل است، جاهل صرف است. فقط یک احتمال ذهنی دارد بر اینکه این اعمال را انجام می دهد. خب این مربوط به خودش هست اما این عملی که در خارج می خواهد انجام بگیرد دو جنبه دارد. یک جنبه اش به این مربوط می شود، یک جنبه اش به یک امور دیگر که در اختیار این نیست. نسبت به آن امور غیر اختیاری چه تفکری دارد؟! نسبت به آن امور غیر اختیاری چگونه می تواند تصمیم بگیرد؟! نسبت به آن هیچ، منتظر می نشیند تا فردا صبح ببیند مانعی پیش می آید یا نمی آید. اگر مانعی پیش آمد مثلاً همین که می خواهد از خانه بیرون برود یک دفعه پایش به چیزی می خورد با سر به زمین می خورد و پایش ضرب برمی دارد و اصلاً قدم از قدم نمی تواند بردارد. الفاتحه!

تمام آن نقشه ها و تمام آن تصورات همه نقش بر آب شد. در منزل می نشیند و با پای ضرب خورده و شکسته کاری نمی تواند انجام بدهد حتی آن پنجاه درصد نسبت به خودش هم بر فنا شد و آن هم از بین رفت. آن می شود: عین خارج.

دقت کنید! آنچه در خارج اتفاق می افتد عبارت از همان جنبه عینی و حقیقی اشیاء خارج است. افرادی که در علم عنائی قائل به انتقاش صور در علم عنائی و ذات باری هستند، آن مقدار پنجاه درصدی که متعلق به ذات باری است را ما می پذیریم و این قبول است.

الآن ما نمی توانیم ذات باری را تصور کنیم چون آنجا یک فضای دیگری است و عالم عالم مجردات است که اصلاً برای ما قابل تصور نیست که ذات باری چیست و حقیقت و نفس او چیست؟! اصلاً نفس دارد یا ندارد؟! این مربوط به ماست که جنبه کثرتی داریم و جنبه تعلق مادی داریم. در ذات باری تصور اینها معنا ندارد. حالا بفرض که در مقام تصور همه اینها درست باشد، آن نقش که عبارت از صورت اشیاء - صورت واقعی - است، آن صورت به چه نحو است؟ به چه نحو است که در ذات باری هست؟ آیا مثل همان کیفیتی است که در نفس ما به عنوان وجود ذهنی تلقی می شود و علم ذهنی و ظهور وجود ذهنی است؟! اگر به این کیفیت است بنابراین آن تعیین خارجی که الآن نیست ذات باری نسبت به آن جاهل است چون هنوز وجود ندارد و هنوز تحقق ندارد.

فارق بین فعل ما و فعل باری

خب اگر شما در اینجا بگویید: از آنجایی که فارق بین فعل ما و فعل باری این است که ما نسبت به امور خارجی و نسبت به تعینات خارجی مسلوب الاختیار هستیم و فقط می توانیم در تصورات ذهنی اعمال رویه کنیم اما نسبت به خود تعینات خارجی مسلوب الاختیار هستیم ولی در ذات باری این طور نیست. لا راداً

لِقَضَائِهِ وَ هُوَ الْمُرِيدُ لِأَفْعَالِهِ وَ لَيْسَ لَهُ مَانِعٌ مِنْ فِعَالِهِ! اگر این طور باشد خوب در این صورت دیگر این فرق در اینجا ظاهر می شود که خدا و ذات باری هیچ مانعی برای تحقق خارجی آن شیء نمی بیند و نفس همان تصور نقش اشیاء و صور اشیاء مساوقٌ لوجودها فی الخارج فی المستقبل، لا فی الحال زیرا نفس مُرید با نفس فاعل در تمامیت فعل، بدون مانع خارجی، فقط همان فاعل واحد است که همان ذات باری است. دیگر در اینجا باری برای انجام فعل نیاز به رفع موانعی ندارد، مانعی وجود ندارد تا اینکه این صارف از آن فعل و از آن مراد باری بشود. پس در این صورت چه ایراد دارد که حقائق اشیاء به عنوان صور، نه به عنوان وجود عینی در ذات باری قبل از تعین خارجی، وجود ذهنی - حالا به اصطلاح ما و الا این غلط است - یا وجود علمی در اینجا داشته باشد؟!

جواب مسئله این است که درست است در اینجا صارفی برای فعل باری وجود ندارد ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ و هیچ رادئی برای قضاء او متصور نیست. تا اینجا مسئله به همین کیفیت است اما همان طوری که عرض کردیم این تعین خارجی قبل از تحقق، یعنی در مقام نقش و در مقام صورت، گرچه آن وجود خارجی او وجود بتئی و وجود قطعی است و هیچ شک و شبهه ای و خلجانی در عدم وجود او و احتمال خلافی در وجود نمی رود، الا اینکه نفس تعین خارجی آن صورت الآن معدوم است و الآن وجود ندارد. وقتی که نفس تعین خارجی معدوم بود، خود ذات باری نسبت به آن تعین خارجی - نه نسبت به صورت - جاهل است! چون **المعدوم معدوم**. لذا بسیاری از مفسرین در آیاتی که داریم مثل ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا﴾^۲ این ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ﴾ را حصولی به عنوان اکتسابی نمی دانند بلکه اینها ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ﴾ را به عنوان تطوّر وجود می دانند یعنی ذات باری عالم است بر اینکه این فعل در خارج تحقق پیدا کرد، این فاسق الآن دارای فسق است، این مؤمن الآن دارای ایمان است اما ظهور ایمان و ظهور فسق خارجی الآن متحقق نشد و باید تجربه ای پیدا بشود، باید محکی بیاید، امتحانی بیاید، ابتلایی بیاید تا اینکه آن فسق ظهور پیدا کند یا آن ایمان در آنجا ظهور پیدا بکند.

امتحان و ابتلاء موجب آشکار شدن سرائر و ضمائر افراد

[من باب مثال] آنهایی که همیشه با آدم می خندند، هنوز قضیه ای پیدا نشده که با آدم ابتسام پیدا می کنند

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند چیزی را، به او می گوید: هست شو! پس هست می شود.»

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳. امام شناسی ج ۱۲، ص ۱۴:

«پس هر آینه خداوند می داند آنان را که راست گفتند و هر آینه می داند دروغگویان را.»

و می خندند، آدم می گوید: عجب به به چه آدم خوش اخلاقی است و چه آدم متواضعی است! چقدر آدم خاکی است! هنوز امتحان پیش نیامد اما وقتی که یک امتحان پیش بیاید و حیثیتش در خطر بیفتد، جاه و شخصیت و شئویش در خطر بیفتد، آن وقت ببین به تو می خندد یا نه؟! یا آن موقع حاضر است شکمت را قیمه و قورمه کند تا اینکه آن شخصیت و شأنش تکان نخورد و دست نخورد! الآن هنوز امتحانی پیش نیامده است!

در روایات هم داریم که در ابتلائات «يعرف جواهر الرجال» این روایاتی که در این زمینه هست همه در این مقام هستند.

خب اینها به این کیفیت خواستند این مسئله را توجیه کنند که این جنبه علمی که مترتب بر این جنبه ابتلاء است چگونه به خدا داده نسبت شده است که تا خدا بداند؟! گفتند: تا ظهور خارجی برای پروردگار روشن بشود، نه اینکه خدا نداند؛ خدا می داند این الآن فاسق است، خدا می داند این الآن مؤمن است؛ خدا عالم بر ضمائر و بر سرائر هست متها این ابتلائی که پیش می آید این ابتلاء، این سرائر و این ضمائر را روشن می کند و ظاهر می کند و از این نقطه نظر این علم مجدد برای ذات پروردگار حادث می شود که این علم مسبوق به آن علم ازلی است یعنی این علم، علم تعین خارجی در تدرج زمان است، نه آن علم ثابت ازلی که در علم عنائی هست و این در سابق الزمان و سابق الدهر است.

تصور دو نحوه علم برای ذات پروردگار

دو علم داریم؛ یکی آن علمی که متصل به ذات و لازمه ذات است که به آن علم عنائی گفته می شود که آن سابق بر زمان است و آن ثابت است. دیگری علم است که جنبه ظهور آن علم اول در خارج است که آن علم در خارج ظهور پیدا می کند و آن مربوط به زمان است، مشروط به زمان است، مشروط به مکان است و مشروط به شرائط و بستر مناسب از مقارنات برای تحقق آن شیء در خارج است. این علم عنائی سابق است و این مسبوق است.

اگر این طور باشد، سؤال بنده این است که آیا این تدرج و همین تعین خارجی امر موجود بالفعل است یا امر بالقوه و بالاستعداد است؟! اگر امر بالقوه و بالاستعداد بگیریم که این معدوم می شود و دیگر موجود نیست. معدوم که شد دیگر به معدوم که نمی شود انسان اشراف و اطلاع پیدا کند. چطور شما به یک معدومی اشراف پیدا می کنید و اطلاع پیدا می کنید گرچه در اینجا مانعی در سر راهش نباشد؟! اشکالی ندارد ولی بالأخره **أمرٌ عدمی.**

اشکال به قائلین به انسداد باب علم یا علمی

پس خواهی نخواهی این مسئله ای است که اصلاً ارتکاز دارد. خیلی چیزها هست که اینها یک جنبه

ارتکازی دارند منتها ما بی خود دنبال فرمولش می گردیم. مثلاً در همین مسائل اصولی هم این چیزها هست؛ این قضایا و مطالب در قضایای اصولی هم پیدا می شود. همین هایی که قائل به انسداد علم یا انسداد علمی هستند، ته دلشان را نگاه بکنید همه اینها انفتاحی هستند و هیچ کدام انسدادی نیستند! اگر انسدادی هستی، پس غیر از قرآن باید همه را کنار بگذاری و فقط یک سری متواترات است که اینها یقینیات و ضروریات است، بقیه اینها همه از آحاد و احادیث آحاد است و مضمول انسداد می شود. وقتی مضمول انسداد شد، چطور خود شخص جناب عالی مجتهد می آیی همین کتب اربعه را باز می کنی و استنباط می کنی؟! اگر انسدادی هستی پس در اینها را دیگر ببند! اگر تو انسدادی هستی و قائل به عدم انفتاح هستی، دیگر باز کردن کتب و دیدن اخبار ائمه علیهم السلام دیگر در اینجا چه معنا دارد؟!

پس معلوم می شود همه این حرفها کشک است و همه قائل به انفتاح هستند منتها حالا با یک فرمولی اینها قائل به عدم دسترسی به امام و احتمال وجود خطا و فلان و اینها هستند و خب اینها مسائلی است که هست اما نه اینکه اینها موجب انسداد بشود و سد باب بشود. سد یعنی دیوار! شما به بقال محله تان که یک خبر برایتان می آورد اعتماد می کنید، آن وقت چطور به کلینی اعتماد نمی کنید؟! چطور به شیخ صدوق اعتماد نمی کنید؟! خب قطعاً اعتماد می کنید! چطور به شیخ طوسی با آن کتاب تهذیب کذایی اش که نوشته اعتماد نمی کنید؟! آن وقت اسم این را انسداد می گذارید؟! انسداد چیست؟! این ارتکازی که الآن در ما هست که از یک طرف قائل به انسداد هستیم؛ انسداد علم و علمی، از یک طرف شب که می شود می رویم تهذیب را باز می کنیم! خب معلوم است که انسدادی نیستیم! اگر انسدادی باشیم که نمی رویم دیگر تهذیب را باز کنیم! دیگر نمی رویم الکافی و جامع احادیث الشیعه را نگاه کنیم و فتوا بدهیم! توجه می کنید؟! ولی از آن طرف هم می گوئیم که انسدادی هستیم. خب این چه فرقی است؟! به قول مرحوم کمپانی که از یک طرف انسدادی است و از یک طرف نگاه می کنی فتوایش عین فتوهای انفتاحی است؛ خب چه فرقی کرد؟! شما که همان فتوا را داری می دهی! همان حکم استحبابی که انفتاحی می دهد، همان استحباب را انسدادی دارد می دهد.

خب پس معلوم است این فقط یک تصور است، این فقط در مقام تصور، فقط در مقام یک نقش ذهنی، صرف یک احتمال، عدم دسترسی به امام زمان، خیال می کنیم کار را تمام کرده است. اما اینکه الآن ولایت دارد چه می کند و از پس پرده چه کارهایی را دارد انجام می دهد و کسی که بخواهد دستش برسد، برای او فرقی نمی کند، این حرفها که خبر از این مطالب نداریم و فقط آمدیم شرائط را منحصر به یک عده شرائط خاص کردیم.

همین چند سال پیش بود من با یکی از همین آقایان - به منزلشان رفته بودم - راجع به بعضی از مسائل صحبت می کردم همین مسئله تعهد به ملزومات مثل واجبات و محرمات و امثال ذلک، ایشان می گفت: نسبت به

اینها کافی است و ما بیش از این مقدار دلیل نداریم و باید فقط به واجبات و محرمات برسیم. گفتم: پس مگر ائمه بیکار بودند این همه مستحبات و مکروهات و امور غیر ملزومه را برای ما بیان کردند؟! برای چه بیان کردند؟! یعنی واقعاً این مسئله‌ای است. ما چه انسدادی باشیم یا انفتاحی باشیم [فرقی ندارد]. قائلین به انسداد قائل هستند به مقدمات انسداد، **إِنَّ اللَّهَ لَا يُتْرَكُ سُدًى**^۱، خب براین اساس یک سری ملزماتی هست - چه واجبات چه محرمات - اگر قرار باشد که طرق وصول به آن ملزمات محدود باشد، پس شارع باید یک حکم دیگری را جعل کند. آن حکم چیست؟! علم و یقین که نداریم پس ظن می‌ماند. خب ظن از این باب فقط به ملزمات ...

بیان برداشت غلط و صحیح از معنای ﴿أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ در قرآن

اما اینها متوجه نشده‌اند که شارع که آن ملزمات را برای ما الزام می‌کند، فقط الزام به واجب و به حرام که نیست! بهشت که فقط منحصر به یک طبقه خاص نیست! یک عده فقط نمازشان را بخوانند و روزه‌شان را بگیرند و شرب خمر نکنند و دروغ نگویند خیال می‌کنند کار تمام است. خب این یک طبقه است. بقیه طبقات، بقیه معارف، بقیه افق‌ها، بقیه عوالم که فقط منحصر به نماز و ترک از دیوار مردم بالا رفتن که نیست! هزار و یک کار دیگر است! هزار و یک مسئله دیگر است که باید به آنها رسید، نه فقط محرمات [را ترک کند] و زنا نکند و دروغ نگوید و تهمت نزند و نمّامی نکند و نماز و روزه را انجام بدهد و تمام است. خب این را همه دارند انجام می‌دهند، همه دارند این کارها را انجام می‌دهند.

پس این همه مراتب مربوط به کیست؟! آن کسانی که آمدند از جمله مقدمات انسداد، تعهد به ملزمات را شمردند، آنها غفلت کردند از اینکه خدا انسان را سُدّی ترک نکرده، به معنای این نیست که فقط در یک مرتبه منحط و مرتبه دانه ما را قرار داده است. از یک مرتبه گرفته تا عرش مراتب مختلفی هست، این مراتب فقط به واسطه نماز خواندن و روزه و گرفتن به دست نمی‌آید و منحصر در اینها نیست؛ هزار و یک کار مستحب دیگر که حتی واجب‌تر از نماز است [داریم].

مگر شارع نگفت: **«لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لِأَمْرَتِهِمْ بِالسَّبْوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»** این یک مثال خیلی مختصر برای این است که خیلی مسائل هست که شارع حالا به عنوان **مَنْةً عَلَى الْعِبَادِ** تسهیل در آن قائل شده است. مگر صلاة اللیل در ابتدا برای همه واجب نبود و بعداً نسخ شد و وجوبش فقط منحصر به رسول الله شد؟! واجب بود بعد مستحب شد. حالا ما بگوییم که این مستحب است و دیگر کسی نخواند، ملزمات که نیست! تمام شد!

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی ص ۴۸۵ و اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۵ و اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۱۰۸ -

این اصلاً داخل در مسائل انسداد نیست! داخل در مسائل انسداد فقط یک سری از ملزمات مثل واجبات و محرمات هست پس تمام مستحبات، تمام مکروهات همه اینها باید کنار بروند! کسی که می‌آید این طور فتوا می‌دهد، این از مراتب معرفت انسان فقط سیب و گلابی و حوری را می‌فهمد و چیز دیگر نمی‌فهمد. این نمی‌فهمد که مراتبی که شارع مقدس بر خلقت انسان مترتب کرده است، خواندن نماز و از دیوار مردم بالا نرفتن یک میلیاردمش است، بقیه‌اش مسائل دیگری است که باید به آنها رسید تا به آنجا رسید.

پس این **لا یُتْرَکُنَا سُدًی** را فقط به این می‌گیرند که یک عده ملزماتی داریم و چون راه به آن ملزمات از طرق غیر عادی محال است، پس ظن جایگزین در مقام علم و علمی نسبت به این مسئله حجیت دارد و این اشتباه بزرگی است که فقهاء ما در اینجا مرتکب شدند و به این مسئله توجه نکردند که انسان در این دنیا فقط برای رسیدن به یک مرتبه دانیه از کمال خلق نشده است. **مقام خلافة اللہی ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ آلَ آسَ مَا يَكْتُبُ﴾**^۱ خیلی نیاز به مسائل دیگری دارد تا فقط وجوب صلاة و صوم. به یک مسائل خیلی بالاتری نیاز دارد از ترک مکروهات و مسائلی که مبعوض شارع است تا از دیوار مردم بالا رفتن و پول مردم را بالا کشیدن و در رفتن و چاپیدن و این چیزها؛ اینها مربوط به گروه‌های فاسق و فجّار و چنگیز و مغول این زمان است اما برای شخصی که می‌خواهد به آنجا برسد باید در حق آنها گفت: **حسنات الأبرار سیئات المقربین**.^۲ آنها را دیگر با کجای انسداد می‌توانید ثابت کنید و در کدام یک از مقدمات انسداد که فقهاء و اصولیین تابه‌حال ذکر کرده‌اند اینها هست؟! پس اینها مربوط به کیست؟! این **﴿أَيَحْسَبُ آلُ إِنْسَانٍ أَنْ يَتَرَكَ سُدًی﴾** مربوط به کیست؟! مربوط به چه زمانی است؟! فقط مربوط به زمان رسول الله است یا مربوط به زمان حضور ائمه و ظهور ائمه علیهم‌السلام است یا مربوط به همه زمان‌هاست؟! مربوط به همه زمان‌هاست؛ در تمام زمان‌ها این قاعده و قانون مقام تربیت و تشریح وجود دارد. پس این مسائل هرکدام جای خودش را دارد یعنی در مرتبه خودش باید این مسائل لحاظ بشود. نسبت به واجبات و ملزمات و اینها جای خود را دارد و نسبت به آنها هم جای خود دارد. اگر ظن نسبت به آنها حجت است همین ظن در سایر مسائل حجت می‌شود و اگر حجت نیست که [در همه جا] نیست.

این را می‌خواستم بگویم که وارد این قضیه شدیم. این کسی که قائل به انسداد هست، انفتاحی است و از اول می‌داند آنچه را که در الکافی است حجت است، می‌داند آنچه که در تهذیب هست حجت است. از اول می‌داند که آنچه در من لا یحضر و امثال ذلک یا در کتب روایی هست حجت است و به آن ظنون باید عمل کرد.

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۲.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۳۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۵۰:

«و خداوند به آدم جمیع اسماء را تعلیم کرد.»

اگر ظن است، قول منجم هم ظن آور است، اگر ظن است، قول شخص عادی هم که بیاید حرفی بزند ظن آور است اما چطور وقتی یک فرد عادی بیاید یک مطلبی را راجع به یک حکمی بگوید، شما از او نمی‌پذیرید و رجوع به الکافی می‌کنید و سند روایت را از آن درمی‌آورید؟! اگر قرار باشد انسدادی باشید چرا قول این را نمی‌پذیرید؟! چرا قول این را گوش نمی‌دهید!؟

پس یک ارتکازی هست! از این ارتکازها خیلی داریم که در ذهن - **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ** - بدون اینکه شخص شاعر و مشعر نسبت به یک واقعه باشد، می‌بیند آن واقعه دارد او را به یک سمتی می‌کشاند؛ این که دارد می‌کشاند همان ارتکازات ذهنی و ارتکازات عقلی است که در ذات انسان خدا به ودیعه گذاشته و اوست که انسان را به یک سمت می‌کشاند. اوست که می‌آید بین طرق فرق می‌گذارد. اوست که می‌آید بین افراد فرق می‌گذارد. فرض کنید اگر چند نفر چند حرف می‌زنند، نگاه می‌کند ببیند کدام حرفشان با آن ارتکاز ذهنی‌اش قریب‌الأقرب است، نزدیک‌تر است، آن را برمی‌دارد اختیار می‌کند و انتخاب می‌کند. این بحث اصولی بود.

حالا در این علم عنائی که شما الآن دارید می‌گویید که حقائق اشیاء هست، همین ارتکاز در ذهن شما، شما را به این سمت می‌کشاند که نمی‌شود خدا آگاه و عالم نباشد! این نمی‌شود! نمی‌شود یعنی چه؟ یعنی نسبت به این تطورات، علاوه بر اینکه نقش و صورت در آن ذات باید باشد و ذات باید آگاه و مطلع بر آن فعال و بر تصور خود در ذات خود و ظهورات خود باشد، همان‌طور نسبت به تطوراتی که بر این ظهور پیدا می‌شود هم باید آگاه باشد. پس تا ظهور و تطور در ظهوری نباشد، آگاهی نسبت به چه تعلق می‌گیرد؟! به هیچ! به چیزی دیگر تعلق نمی‌گیرد. پس نفس تطورات هم بایستی در اینجا همراه با آنها وجود داشته باشد.

اینجاست که ما می‌بینیم اصلاً به‌طور کلی باید خود صورت و خود آن عین خارجی، وجود حضوری داشته باشد نه صرفاً یک وجود ذهنی که یک وجود صوری باشد؛ وجودش باید حاضر باشد، تطوراتی که بر او واقع می‌شود باید حاضر باشد، انقلاباتی که بر او واقع می‌شود باید حاضر باشد. همه اینها باید در وجود آن ذات مرید و ذات **فَعَالٍ مَا يَشَاءُ** وجود خارجی داشته باشد و حضورش باید حضور خارجی باشد. اگر این‌طور باشد پس دیگر صورت و نقش در اینجا بی‌معنا خواهد بود. دیگر ما در اینجا صورتی نداریم. نفس وجود اشیاء می‌شود همین خود آن ظهور خارجی اشیاء.

معنای صحیح ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ﴾ در آیات

بنابراین در این آیات قرآن که می‌فرماید: ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَكَيْعَ لَمَنَّ آلَ كَذِبِينَ﴾ این در اینجا چه معنا دارد؟ این علم در اینجا به معنای ظهور است. ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ﴾ یعنی خدا اینها را ظاهر کند، اظهار کند، نشان بدهد، نه اینکه بداند! بداند غلط است! بداند در اینجا نداریم، یعنی خدا نمی‌دانست؟! نه، یعنی

این مسائل را ظاهر کند. آنچه را که در غیب مکنون هست به منصفه ظهور در بیاورد. این انتساب علم به ذات پروردگار است.

معنا نداشتن مستقبل و ماضی در ذات پروردگار

حضور همه اشیا در ذات پروردگار

پس مسائل روشن شد؛ یعنی روشن شد که خلق پروردگار و ظهور پروردگار - حالا ما اصلاً به مقام قضاء و قدر و اینها کار نداریم، فقط به یک عنوان کلی - و به یک عنوان کلی تمام ظهورات پروردگار و تمام آثار باهرات از ذات پروردگار که نشئت می‌گیرد از مقام اسماء و صفات کلیه او، همه اینها **بوجودها العینی** - **لا بوجودها العلی** - در ذات پروردگار حاضر است. خوب اگر بگوییم که حاضر بود، دیگر در اینجا غلط می‌شود! دیگر «بود» نداریم، «خواهد بود» نداریم. «است» داریم و این می‌شود: مقام حال. همه اشیا در ذات پروردگار حاضر است. پس نه گذشته‌ای داریم و نه آینده‌ای داریم، آنچه که داریم حال است. بله، در خود اینها گذشته و آینده هست، اینها نسبت به ماست یعنی گذشته و آینده نسبت به ماست.

اتفاقاً چندی پیش بود یک مقاله‌ای می‌خواندم راجع به مسئله نسبت و اینها. در آنجا یک هم‌چنین قضیه‌ای را می‌خواستند بگویند، البته با تصور نادرست خودشان و ناقص که می‌خواستند بگویند که اصلاً گذشته‌ای نداریم و آینده‌ای نداریم و هرچه هست حال است. یعنی حالا با فیزیک می‌خواستند این مسئله را ثابت کنند؛ هرچه هست حال است و در زمان حال است و ظاهراً هم می‌خواستند یک کارهایی بکنند، یک برنامه‌ها و فیلم‌هایی راجع به این قضیه می‌خواستند بسازند. خوب از این نقطه نظر فکرشان بد نیست اما آن راهی که به آن می‌رسد مسئله است که چطور به این قضیه برسند که صحیح باشد، راه و مقدمه‌ای که انتخاب می‌شود [درست باشد]!

پس ما اصلاً گذشته‌ای نداریم. چون گذشته مربوط به سبق زمان است و وقتی شما اشیا را در ذات پروردگار همه را به وجود عینی تصور کردید، پس دیگر گذشته یعنی چه؟! شما اصلاً می‌توانید ذات پروردگار را گذشته و آینده حساب کنید؟! خدا قبلاً بود، قبلاً یعنی چه؟! قبل از چه بوده است؟! قبلی دیگر نداریم. «خدا بعداً هست، خدا الآن هست» نه قبل معنا دارد و نه بعد معنا پیدا می‌کند و نه حال معنا دارد. یک امر ثابت می‌شود و در آن امر ثابت دارد همه چیز شکل پیدا می‌کند.

بیان مثال برای حرکت در امر ثابت

بینید الآن من دستم را از این نقطه می‌آورم به این نقطه می‌برم؛ دو نقطه مشخص است؛ نقطه اول و نقطه

ثانی. آن می‌شود: قبل و این می‌شود: بعد، این هم می‌شود حرکت و فاصله. پس این دست من آمد حرکت کرد و این فاصله را طی کرد و به اینجا رسید و یک زمانی را طی کرد حالا دو یا سه ثانیه. حالا یک حرکت در خود دست من انجام می‌شود بدون طی مکان، در خودش، در عین اینکه امر ثابتی هست [حرکت کرد] اینکه جدای از من نیست با من است! در عین اینکه این یک امر ثابتی است ولی می‌بینید دارد حرکت می‌کند، در خودش همین‌طور دارد حرکت می‌کند. اینجا است که مسئله قبل و بعد و اینها مطرح می‌شود، نه اینکه خارج از این، یعنی در خودش، در عین اینکه خودش وجود دارد، در عین اینکه خودش ثابت است ولی یک امر متدرج در خودش در حال جریان و حرکت است. حالا این مسئله کمی نیاز به فکر دارد، با آن چیزهایی که گفتیم با همدیگر باید در کنار هم گذاشته بشود.

تلمیذ: در جلسه گذشته فرمودید که آن روایاتی که دارند مثلاً پیش از آدم هزار سال ...

استاد: خوب این مقدمه بر آن است، اول اینها گفته بشود. اول اینها باید تنقیح بشود، آن وقت چشم حالا

به آنها هم می‌رسیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد